

درنگی در آیه امامت ابراهیم علیه السلام

سید موسی صدر

برخی از معارف و آموزه‌های قرآن کریم به ظاهر ساده و آسان می‌نماید؛ اما درک و فهم حقیقت آن، تأمل و ژرف‌کاوی زیادی می‌طلبد.

یکی از آن آموزه‌ها، موضوع امامت حضرت ابراهیم علیه السلام است. قرآن کریم این حقیقت را به صراحت و وضوح بیان می‌کند که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آزمایش‌ها و امتحان‌های فراوان و متعدد به مقام امامت برگزیده شد:

«و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهّن قال انی جاعلک للنّاس اماماً. قال و من ذرّیتی قال لا ینال عهدی الظالمین.» (بقره/ 124)

«به خاطر آوردید (هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من) نیز امامانی قرار بده (خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.»

با توجه به اینکه اتمام و پایان این آزمایش‌ها در اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است و در نتیجه اعطای مقام امامت در زمانی صورت گرفته که ابراهیم پیامبر بوده است، این پرسش مطرح می‌شود که مقام امامت چگونه مقام و منصبی است که ابراهیم به رغم نبوت و پیامبری اش فاقد آن بوده و سپس بدان نائل شده است؟

پاسخ بدین پرسش به ظاهر ساده، فوق العاده دشوار است؛ زیرا نبوت و پیامبری خود نوعی امامت یادست کم متضمن امامت است.

چگونه ممکن است پیامبر در بخش عمده دوره نبوت و پیامبریش فاقد مقام امامت باشد و سپس بدان دست یابد؟!

همین دشواری باعث گردیده است که بسیاری از مفسران تفسیر آیه یادشده را بگذارند و بگذرند و تعدادی نیز که پیرامون آن سخن گفته‌اند، دیدگاه‌ها و نظریات متفاوت و متضادی را اظهار کرده‌اند که برخی از آنها توجیه درستی ندارد.

در این نوشتار تلاش می‌کنیم نخست به دیدگاه‌های مطرح شده راجع به مفهوم و معنای امامت در آیه بالا بپردازیم و سپس به برداشتی که خود بدان، رسیده‌ایم و گمان می‌کنیم که با سایر آیات و نیز روایات پیرامون امامت سازگارتر است اشاره نماییم.

امامت ابراهیم علیه السلام در نگاه مفسران

همانگونه که اشاره شد مفسران در معنای امامت ابراهیم علیه السلام دیدگاه‌های متفاوت دارند. در این جا به صورت فشرده و گذرا به بررسی این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

1- امامت = نبوت

بسیاری از مفسران اهل سنت امامت را در آیه، به معنای نبوت گرفته‌اند؛ بدین صورت که نخست امامت را به لحاظ مفهوم لغوی به مقتدا و پیشوا بودن تعریف می‌کنند آنگاه در مورد ابراهیم علیه السلام به معنای پیشوای دینی یا پیشوا در دین می‌گیرند و آنرا مترادف با نبوت می‌شمارند. مراغی در این زمینه می‌گوید:

«قال أنى جاعلك للناس اماما. اى أنى جاعلك للناس رسولا يؤتم بك و يقتدى بهديك الى يوم القيامة فدعا الناس الى الحنفية السمحة وهى الايمان بالله و توحيدة و البرائة من الشرك...»¹

«گفت تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. یعنی ترا برای مردم پیامبر قرار دادم که به تو اقتدا کنند و از هدایتت تا روز قیامت پیروی نمایند و ابراهیم نیز مردم را به دین آسان حنیف که عبارت است از ایمان به خدا و یگانگی‌اش و برائت از شرک، فراخواند.»

قاسمی در محاسن التأویل می‌نویسد:

«المراد بالعهد تلك الامامة المسئول عنها و هل كانت الا الامامة فى الدين و هى النبوة التى حرمها الظالمون من ذريته... فظهر ان المراد من العهد انما هو الامامة فى الدين خاصة...»²

«مقصود از عهد در آیه همان امامت مورد درخواست است و آیا این جز همان امامت در دین که نبوت است و فرزندان ظالم ابراهیم از آن محرومند می‌باشد؟... پس آشکار شد که مراد از عهد همان امامت در دین است فقط.»

فخر رازی می‌گوید:

«قال اهل التحقيق المراد من الامام ههنا النبى و يدل عليه وجوه...»³

همچنین آلوسی می‌نویسد:

«المراد به ههنا النبى المقتدى به فان من عداه لكونه مأموم النبى ليست امامته كامامته.»⁴

این دیدگاه به رغم مقبولیتش نزد اهل سنت، بر یک پیش فرض غلط استوار است و آن اینکه ابراهیم علیه السلام قبل از اعطای امامت، پیامبر نبوده است. در حالی که از یک سو آزمایش‌ها و امتحانات ابراهیم علیه السلام از دوره جوانی (در آتش افکنده شدن) تا کهنسالی (ذبح اسماعیل) ادامه داشته است. از سوی دیگر آیه به صراحت می‌گوید که جعل امامت بعد از اتمام و پایان رساندن آزمایش‌ها صورت گرفته است. نتیجه آن می‌شود که اگر امامت همان نبوت باشد باید ابراهیم در دوره کهولت و پیری به پیامبری رسیده باشد!!! و این چیزی است که هیچ مسلمانی نمی‌پذیرد.

فخر رازی با توجه به همین اشکال می‌گوید چون خداوند می‌دانست که ابراهیم این آزمایش‌ها را پس از پیامبری اش با موفقیت سپری می‌کند، از اینرو پیشاپیش به او مقام نبوت داد.⁵

معنای این سخن آن است که فعل ماضی «تمهن» به معنای فعل مضارع «یتمهن» است. و این توجیهی است که هیچ مبنای معقولی ندارد.

گذشته از این بر اساس این نظریه جای این پرسش است که چرا خداوند به جای نبوت، امامت تعبیر کرد؟ یعنی اگر مقصود از امامت نبوت بود باید می‌فرمود انى جاعلك نبياً

2- امامت = رهبری سیاسی

برخی مفسران امامت ابراهیم علیه السلام را به معنای زعامت و رهبری سیاسی - اجتماعی گرفته‌اند و بر این باورند که ابراهیم علیه السلام پیش از ابتلاء پیامبر بود اما تدبیر و مدیریت امور جامعه از قبیل تأدیب جنایتکاران، اقامه حدود، جمع آوری مالیات، دفاع در مقابل دشمن و... را به عهده نداشت. پس از پایان آزمایش‌ها خداوند این منصب را به او عطا فرمود.

این نظریه را می‌توان از مجمع البیان طبرسی به دست آورد؛ زیرا مرحوم طبرسی نخست می‌گوید امامت به معنای مقتدائی و پیشوائی است. آنگاه پیشوائی را به دو قسم تقسیم می‌کند:

1- پیشوائی در گفتار و رفتار

2- رهبری و تدبیر امور جامعه

سپس می‌گوید معنای نخست ملازم نبوت است و هر پیامبری، پیشوا در گفتار و رفتار نیز است. اما معنای دوم ملازم نبوت نیست؛ ممکن است پیامبر باشد اما منصب زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی را نداشته باشد. بعد می‌گوید چون اسم فاعل «جاعل» متضمن زمان حال یا آینده است و نه گذشته و گرنه عمل نمی‌کرد و «اماماً» را نصب نمی‌داد، پس جعل امامت در گذشته نبوده، از سوی دیگر ابراهیم علیه السلام قبل از آزمایش‌ها و جعل امامت، پیامبر بوده است.

نتیجه این می‌شود که این منصب پیشوای به معنای نخست که ملازم بانبوت و پیامبری است، نمی‌باشد؛ بلکه به معنای دوم یعنی زعامت و رهبری سیاسی است. 6.

بلاغی نیز در تفسیر آلاء الرحمن همین نظریه را پذیرفته است. 7.

این تفسیر نیز با واقعیت سازگار نمی‌نماید؛ زیرا در تاریخ و نیز در قرآن هیچ نشانه‌ای از حکومت و زعامت ابراهیم علیه السلام مطرح نشده است. اگر چنانچه امامت ابراهیم علیه السلام به معنای رهبری سیاسی و اجتماعی وی باشد، باید گزارشی هر چند کوتاه از این پدیده در تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام به چشم بخورد در حالیکه نه در تاریخ و نه در آیات قرآن چنین گزارشی نیامده است. گذشته از این که بر پایه این دیدگاه مقصود از «ناس» مردم زمان ابراهیم علیه السلام خواهد بود و این مخالف اطلاق است.

3- امامت = پیشوائی پیامبران

بعضی از مفسران امامت ابراهیم علیه السلام را به معنای پیشوائی وی نسبت به انبیاء غیر اولوالعزم می‌داند و بر این باور است که امامت پیامبران سه سطح دارد:

یکی امامت نسبت به مردم عادی که در این سطح تمام انبیاء امامند.

دوم امامت بر مردم و پیامبران غیر اولوالعزم که این سطح از امامت ویژه پیامبران اولوالعزم است و امامت ابراهیم علیه السلام ازین گونه می‌باشد.

سوم امامت بر مردم و تمام انبیاء چه اولوالعزم و چه غیر اولوالعزم که این درجه امامت ویژه پیامبر اسلام است.

به دلیل اینکه تمام پیامبران وظیفه داشتند به پیامبری و نبوت پیامبر اسلام ایمان بیاورند و تن دهند «و اذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه ثم جائكم رسولاً مصدقاً لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنّه قال ءأقرتم و أخذتم على ذالكم اصرى قالوا أقرنا قال فاشهدوا و أنا معكم من الشّاهدين.» (آل عمران/ 81)

بنابراین با توجه به اینکه ابراهیم علیه السلام قبل از نیل به مقام امامت، پیامبر بوده است، پس مقصود از امامت، سطح نخست نیست. از سوی دیگر با توجه به آیه بالا که همه پیامبران مأمور به پذیرش پیامبری پیامبر اسلام بوده‌اند، امامت ابراهیم علیه السلام از گونه سطح سوم نیز نیست پس ناگزیر باید از گونه دوم باشد.

دکتر صادقی می‌گوید:

«فلان الامامه هناهى بعد كامل العبوديه والنبوه و الرساله و النبوه والخله حيث تحطأها الى القمه مرحلياً كالأ تلو الاخرى اذا فهى الامامه بين المرسلين دون سائر الناس فحسب حيث الامامه الرساليه على الناس كانت له سابقه فلتكن الامامه الحاصله بعد اتمام كلماتها هى الامامه على المرسلين كماهم على سائر الناس.»⁸
«از آنجا که امامت در مورد ابراهیم علیه السلام بعد از مقام عبودیت، نبوت، رسالت و خلّت بوده است چه اینکه آن حضرت همه این مراحل را یکی پس از دیگری گذرانده بود، ناگزیر باید مقصود از آن امامت میان پیامبران باشد نه مردم عادی فقط. چون امامت میان مردم را قبلاً داشته است.»
این نظریه نیز از جهات گوناگون خدشه‌پذیر است. نخست اینکه با ظاهر آیه نمی‌سازد چون در آیه «ناس» آمده است و این، ظهور در همه مردم دارد و نه خصوص انبیا.

و ثانیاً امامت بر انبیاء به ویژه با قید غیر اولوالعزم که مفسّر بر آن تأکید دارد، معنای جز پیشوائی و سلطه شریعت ندارد. و این بدان معناست که امامت ابراهیم علیه السلام همان حاکمیت شریعت وی تا زمان شریعت موسی علیه السلام است. و این، از یک سو با ظاهر آیه ناسازگار است؛ چون آیه امامت را به خود ابراهیم علیه السلام نسبت می‌دهد، در صورتی که بر پایه این تفسیر باید به شریعت نسبت داده شود.
از سوی دیگر باعث محدودیت امامت ابراهیم علیه السلام برای یک دوره خاص یعنی تا زمان حضرت موسی علیه السلام می‌گردد، امری که هم با اطلاق واژه «ناس» نمی‌سازد و هم با مقام امتنان که آیه در آن قرار دارد.

4- امامت = راهنمایی باطنی

علامه طباطبائی مفسّر المیزان بر این باور است که امامت در آیه یاد شده به معنای هدایت باطنی انسان‌هاست. بر پایه این دیدگاه حضرت ابراهیم علیه السلام تا قبل از جعل امامت تنها هدایت‌گر و راهنمای انسانها بر اساس شریعت و دین بود، اما پس از آن، جلودار جانها و دلهاى انسانها به سوى حق و مقامات معنوی گردید که با تصرف تکوینی آنها رابه مقامات شایسته‌شان می‌رساند.⁹

منطق و استدلالی که این نظریه بر آن استوار است، مرکب از چند مقدمه می‌باشد:

1- در آیات قرآن امامت همراه و ملازم هدایت معرفی شده است: «وَأَلَدَىٰ نَجْدَةٍ فِي كَلَامِهِ تَعَالَىٰ أَنَّهُ كَلَّمَا تَعْرَضَ لِمَعْنَى الْإِمَامَةِ تَعْرَضَ مَعَهَا لِلْهُدَايَةِ تَعْرَضَ التَّفْسِيرُ قَالَ تَعَالَىٰ فِي قِصَصِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ. وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ 72-73) و قال سبحانه: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده/ 24) 10

2- هدایت یاد شده در آیات، مطلق نیست؛ بلکه مقید به «امر الهی» گردیده و این بدان معناست که هدایتگری امام به وسیله امری الهی صورت می‌گیرد: «ثُمَّ قَيَّدَهَا بِالْأَمْرِ فَبَيَّنَ أَنَّ الْإِمَامَةَ لَيْسَتْ مَطْلُوقَ الْهُدَايَةِ بَلْ هِيَ الْهُدَايَةُ الَّتِي تَقَعُ بِأَمْرِ اللَّهِ» 11

3- مقصود از «امر الهی» امر و فرمان تشریحی نیست؛ بلکه فرمان، تکوینی است که در آیه «ثُمَّ أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس/ 82) معرفی گردیده است.

دلیل بر این مطلب آن است که امامت مستلزم هدایتگری است. پس جعل امامت برای ابراهیم علیه السلام سبب اعطای مقام هدایتگری به وی خواهد بود، و از آن جا که ابراهیم علیه السلام قبل از امامت به لحاظ نبوت و پیامبریش مقام هدایتگری به معنای ارائه طریق داشته است، ناگزیر هدایتگری ناشی از امامت به معنای ارائه طریق نیست؛ بلکه مفهوم ایصال به مطلوب دارد.

از سوی دیگر ایصال به مطلوب نوعی تصرف تکوینی در نفوس جهت سیر دادن آنان به سوی کمال است. پس مقصود از «امر الهی» که سبب این هدایت و تصرف است، باید فرمان ایجاد و تکوینی باشد.

4- فرمان تکوینی الهی که منشأ تسلط و تصرف در نفوس انسانها می‌شود، چیزی جز فیوضات معنوی و مقامات باطنی نیست که امام و هدایتگر نخست بدانها نائل می‌شود. سپس از طریق او به نفوس و جانهای دیگران سرایت می‌کند.

نتیجه چهار مقدمه بالا این است که کسی که به مقام امامت نائل می‌شود، در حقیقت به مقام و مرتبه تسلط و تصرف بر جانها می‌رسد و روح و دل انسانها را به سمت کمالات سوق می‌دهد. پس امامت ابراهیم علیه السلام به معنای هدایت باطنی و تصرف بر جانهاست. علامه می‌گوید:

«ان هذه الهداية المجعولة من شئون الامامة ليست هي بمعنى ارائة الطريق لان الله سبحانه جعل ابراهيم عليه السلام اماماً بعد ما جعله نبياً - كما اوضحناه في تفسير قوله: «أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فيما تقدم - ولا تنفك النبوة عن الهداية بمعنى ارائة الطريق فلا يبقى للامامة الا الهداية بمعنى الايصال الى المطلوب و هي نوع تصرف تكوینی في النفوس بتيسيرها في سیر الكمال و نقلها من موقف معنوی الى موقف آخر. و اذا كانت تصرفاً تكویناً و عملاً باطنياً فالمراد بالامر الذي تكون به الهداية ليس هو الامر التشريعي الاعتباری بل ما يفسره في قوله: «ثُمَّ أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. فَسَبَّحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس/ 82-83) فهو الفيوضات المعنویة و المقامات الباطنیة التي يهتدى اليها المؤمنون بأعمالهم الصالحة و تلبسون بها رحمة من ربهم.

و اذا كان الامام يهدي بالامر - و الباء للسببية او الآلة - فهو متلبس به اولاً و منه ينتشر في الناس على اختلاف مقاماتهم فالامام هو الرابط بين الناس و بين ربهم في اعطاء الفيوضات الباطنیة و اخذها كما ان النبي

رابط بین الناس و بین ربهم فی اخذ الفیوضات الظاهریه و هی الشرایع الالهیه تنزل بالوحی علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و تنتشر منه و بتوسطه الی الناس و فیهم. 12

«این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرا داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ چون می دانیم که خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را وقتی امام قرار داد که سالها دارای منصب نبوت بود. همچنانکه توضیحش در ذیل آیه «انّی جاعلک للناس اماما» گذشت. و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است نمی تواند معنای غیر از رساندن به مقصد داشته باشد و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر هموار می سازد.

و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امر تکوینی خواهد بود نه تشریحی که صرف اعتبار است؛ بلکه همان حقیقتی است که آیه شریفه: «نما أمره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» آن را تفسیر کرده است که عبارت است از فیوضات معنوی و مقامات باطنی که مؤمنین به وسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می شوند و مشمول رحمت پروردگارشان می گردند.

و چون امام به وسیله امر هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در «بأمره» باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است. و از او به سایر مردم منتشر می شود و برحسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به اندازه استعداد خود از آن بهره مند می شود. از این جا می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است. همچنان که پیغمبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می شود.»

خلاصه سخن علامه این است که امامت همراه با هدایت است و منشأ هدایت امر تکوینی است. پس هدایت نیز باید از مقوله تکوینیات باشد و هدایت این چنینی، همان تصرف و تسلط بر نفوس و جانشانست که از آن به هدایت باطنی یاد می کنند. بنابراین امامت به طور کلی و در مورد ابراهیم علیه السلام به ویژه به معنای هدایت باطنی است.

این نظریه که پس از علامه به صورت یک نظر پذیرفته شده در عرصه قرآن پژوهی، تلقی می شود، گرچه جاذبه های خودش را دارد، اما اگر مورد مذاقه قرار گیرد، چندان خالی از اشکال نمی نماید: اولاً از آنرو که امامت همیشه ملازم با هدایت به معنای راهنمایی به راه راست که بار مثبت دارد، نیست؛ بلکه بر اساس کاربرد قرآنی واژه امامت تنها چیزی که می توان گفت همراه بودن امامت با نوعی نشان دادن یا فراخواندن به چیزی یا به تعبیر دیگر پیشوائی و جلوداری از گروهی در مسیری است؛ اعم از اینکه مسیر درست و حق باشد یا نادرست و باطل. چنانکه همانندی ساختاری دو آیه زیر نشان می دهد: «وجعلنا هم

ائمۃ یدعون بامرنا» (انبیاء/ 73) «و جعلناهم ائمة یدعون الی النار» (قصص / 41)

پس نخستین مقدمه استدلال علامه خدشه پذیر است.

و ثانیاً اینکه مقصود از «امر» در آیه: «یهدون بأمرنا» فرمان تکوینی و ایجاد باشد، چندان با آیات قرآن همخوانی ندارد. توضیح آنکه واژه «امر» که از نظر مفهومی دارای گونه‌ای ابهام است، آنجا که در آیات قرآن به خدا نسبت داده شده است، بر یکی از دو چیز قابل تطبیق است: یکی فعل الهی و دیگر وحی و کلام الهی.

به عنوان نمونه در آیاتی چون: «ولمّا جاء أمرنا نجینا هوداً و الذین آمنوا معه» (هود/ 58) «فاذا جاء أمرنا و فار التّنور» (مؤمنون/ 27) «واذا أردنا ان نهلك قريةً أمرنا مترفیهما ففسقوا فیها» (اسراء/ 16) «وكان أمر اللّٰه مفعولاً» (احزاب/ 37) «وكان أمر اللّٰه قدراً مقدوراً» (احزاب/ 38)، مصداق امر همان فعل الهی است. اما در آیات دیگر چون: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ» (اعراف/ 77) «ففسق عن امر ربّه» (كهف/ 50) «فقاتلوا التي تبغى حتى تغى الى أمر اللّٰه» (حجرات/ 9) «وكذلك اوحينا اليك روحاً من أمرنا» (شورى/ 52) «ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده» (نحل/ 2) مصداق امر، وحی الهی است. حال پرسش این است که در موضوع هدایت، امر الهی به کدام معناست، فعل خدا، مقصود است یا وحی الهی؟

وقتی حوزه هدایت را در آیات مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم آنگاه که خداوند از وسیله و ابزار هدایت سخن گفته است، تنها از وحی و تجلیات آن نام برده است و نه چیز دیگر:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء/ 9) «وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/ 181)

«و كذلك اوحينا إليك روحاً من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب و لا الايمان و لكن جعلناه نوراً نهدى به من يشاء من عبادنا» (شورى/ 52)

«قد جائكم من اللّٰه نور و كتاب مبين . يهدى . به اللّٰه من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراطٍ مستقيم» (مائده/ 16-15)

«وانزل التوراء و الانجيل . من قبل هدى للناس» (آل عمران/ 4-3).

این آیات به وضوح نشانگر آن است که سنت هدایت الهی آنگاه که از طریق واسطه انجام می‌گیرد ابزاری جز وحی (به معنای اعم که الهام را نیز در بر می‌گیرد) ندارد و هر گونه هدایتگری واسطه‌ها چه انبیاء چه اولیاء، تنها از این راه صورت می‌گیرد.

حال اگر آیه «یهدون بامرنا» را که طبق تصریح علامه از ابزاری به نام «امر» یاد می‌کند، در پرتو آیات بالا قرار دهیم، ابهام مفهومی آن زدوده شده و مشخص می‌گردد که مقصود از آن نیز همان وحی الهی است و نه فعل الهی تا بعد مجبور شویم هدایت برآمده از آن را به تناسب فعل الهی، از مقوله افعال و تصرف تکوینی بگیریم.

نکته‌ای که در این موضوع شایان توجه است این است که علامه طباطبائی واژه «امر» در آیه «یهدون بأمرنا» را با آیه 83 سوره یس «انما أمره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون» تفسیر کرده و از آن امر تکوینی و تصرف باطنی می‌فهمد، در حالی که آیه 82 سوره یس در مورد آفرینش و ایجاد تکوینی است: «و ليس

الذی خلق السماوات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم. إنّما أمره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» (یس / 82-81)

طبیعی است که در چنین زمینه‌ای مقصود از «امر» همان فرمان تکوینی خواهد بود. مؤید این مطلب آنکه خداوند در آیات دیگر از قضای تکوینی با چنین تعبیری سخن گفته است مانند:

«و اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون» (بقره / 117)

«اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون» (آل عمران / 47)

«اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون» (مریم / 35)

«هو الذی یحی و یمیت فاذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون» (غافر / 68)

اما همانگونه که پیش‌تر یاد شد در ساحت هدایت با واسطه، از ابزاری جز القاء و ارسال حقایق توسط انبیاء و اولیا سخن به میان نیامده است.

نتیجه آن می‌شود که علامه حقیقتی را که در زمینه تکوین مجال و موضوعیت دارد، تفسیرگر پدیده تشریعی قرار داده است و در نهایت هدایت تشریعی را به هدایت تکوینی و وجودی تبدیل کرده است. بنابراین بر فرض بپذیریم که امامت همواره ملازم با هدایت و راهنمایی به راه راست است، اما اینکه این هدایتگری نوعی تصرف و تسلط تکوینی بر جانها و ضمائر باشد، چندان مبنای استواری ندارد. گمان نویسنده آن است که آنچه باعث گردیده علامه هدایت را در آیه «یهدون بامرنا» به تصرف باطنی تفسیر کند، توجیه امامت ابراهیم علیه السلام و تفکیک آن از نبوت آن حضرت است، چنانکه از عبارت زیر استفاده می‌شود:

«ان هذه الهدایة المجعلوة من شئون الامامة لیست هی بمعنی ارائة الطریق لان الله سبحانه جعل ابراهیم علیه السلام اماماً بعد ما جعله نبیاً... ولا تنفک النبوة عن الهدایة بمعنی ارائة الطریق فلا یبقی للامامة الا الهدایة

بمعنی الایصال الی المطلوب و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس...» 13

بنابراین اگر توجیه دیگری برای امامت ابراهیم علیه السلام بیابیم که بتواند با نبوت آن حضرت نیز سازگار باشد، نیازی به تفسیر علامه نخواهد بود.

5- امامت = پیشاهنگی در عمل

برداشت نویسنده از آیه امامت ابراهیم علیه السلام این است که امامت آن حضرت پیشوائی علمی نیست؛ بلکه پیشوائی عملی است. یعنی ابراهیم علیه السلام راهنما (نشان دهنده راه) یا راهبر (رساننده به مطلوب) نیست؛ بلکه نماد و نمونه کامل رونده راه عبودیت است و آیندو یعنی راهنما بودن و رونده نمونه راه بودن، یا به تعبیر دیگر پیشوای علمی و پیشوای عملی بودن گر چه در یک نقطه اشتراک و همانندی دارند و آن پیشوائی و مقتدا بودن است، هر دو سالار قافله و جلودار جمع‌اند و دیگران بایستی گفتار و رفتارشان را با گفتار و رفتار آنان عیار کنند و در راه آنان گام بگذارند، اما یک تفاوت عمده هم دارند و آن اینکه پیشوائی علمی پدیده و منزلت اعطائی است که خداوند بر پایه شایستگی‌های افراد بدانها اعطا می‌کند: «اللّه أعلم حیث یجعل رسالته» (انعام / 124) «قل إنّ الفضل بیداللّه یؤتیه من یشاء و اللّه واسع علیم» (آل عمران / 73).

اما پیشوائی عملی مقام کاملاً اکتسابی و محصول تلاشها و مجاهدتهای خود فرد است که باید چنان بر طبق معیارهای دقیق عبودیت زندگی کند که در نهایت سر قافله و جلودار انسانهایی که عزم رفتن در این راه دارند، قرار گیرد. ابراهیم علیه السلام این گونه بود. او پس از سپری کردن تمام امتحانات و آزمایشهای الهی که زمینه ظهور و پدیداری لیاقتها و شایستگی های او در بندگی و تسلیم بود، به امامت رسید و چنین امامتی جز از طریق همین عمل و آزمایشها قابل دسترسی نیست.

در این جا دو پرسش مطرح می شود:

نخست آنکه اگر امامت علیه السلام به معنای پیشاهنگی در عمل باشد که از مقوله پدیده ها و امور رسیدنی است نه دادنی، در این صورت جعل الهی چه معنا دارد؟

دیگر اینکه پیامبران همانگونه که پیشوای در علم اند، پیشوای در عمل نیز هستند؛ یعنی در ساحت عمل نیز پیش و بیش از دیگران در مسیر عبودیت قدم می نهند، پس چگونه است که ابراهیم علیه السلام پس از سالها پیامبری به مقام امامت و پیشوائی در عمل می رسد؟

در رابطه با پرسش نخست، باید گفت جعل امامت از سوی خداوند به معنای اعطا نیست؛ بلکه به مفهوم تصدیق و تصویب و رسمیت بخشیدن است. یعنی ابراهیم علیه السلام در حرکت در مسیر عبودیت و بندگی خدا به جایی رسید که خداوند تقدّم و جلودار بودنش را تصدیق کرد و آن را به همه انسانها اعلام نمود. چنانکه در آیه: «و جعلناهم ائمةً یَدْعُونَ الی النَّارِ» (قصص / 41) که ساختار همانند با آیه: «و جعلنا هم ائمةً یهدون بأمرنا» (انبیاء / 73) دارد، نیز جعل به همین معناست و نه اعطا و بخشش.

بدین ترتیب معنای آیه: «انّی جاعلک للنّاس اماماً» این خواهد شد که من تو را با توجه به این مقام و منزلتی که در عبودیت و بندگی کسب کرده ای، به عنوان الگو و اسوه جلو چشم مردم قرار می دهم که همه انسانها نمونه کامل بنده خدا را ببینند و به او اقتداء کنند.

و اما پرسش دوم، آنچه در این زمینه می توان گفت این است که گرچه تمام انبیاء و پیامبران در عبودیت و بندگی و تسلیم در برابر اراده الهی، نسبت به امت خویش پیش گامند، اما این واقعیت را نیز نمی توان انکار کرد که مسیر عبودیت، مسیر بی پایان است و پیامبران در این مسیر برابر نیستند؛ بلکه برخی بر برخی دیگر برتری دارند. چنانکه قرآن می گوید:

«تلك الرّسل فضلنا بعضهم علی بعضٍ منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجاتٍ...» (بقره / 253)
«ولقد فضلنا بعض النّبیین علی بعضٍ و آتینا داود زبوراً» (اسراء / 55).

بنابراین همه پیامبران نمی توانند امام و پیشوا و مقتدا باشند. تنها کسانی به این مقام می رسند که در اوج باشند و بسان ابراهیم علیه السلام همه آزمایشها را پشت سر گذاشته باشند.

پس هیچ اشکالی ندارد که برخی پیامبران به رغم مقام نبوت و پیامبری و راهنمایی انسانها به سوی عبودیت و بندگی، در عمل به مقام پیشوائی نرسند؛ بلکه در این ساحت پیرو پیامبران برتر از خود باشند، که آنان امام و پیشوایند.

از آنچه تا کنون گفته شد یک حقیقت آشکار می شود و آن این که امامت ابراهیم علیه السلام از سنخ امامت در آیه «و جعلناهم ائمةً یهدون بأمرنا» (انبیاء / 73) نیست؛ زیرا امامت در این آیه به معنای راهنمایی علمی

و به وسیله وحی است که ویژه پیامبران می‌باشد و ابراهیم‌علیه السلام قبل از امامت این مقام را داشت. بلکه از سنخ امامت در آیه: «واجعلنا للمتّقین إماماً» (فرقان / 74) است که به معنای پیش گامی و پیشاهنگی در ساحت عبودیت و تقواست و «عبادالرحمان» به عنوان یک آرزو، نیل به آن را از خداوند درخواست می‌کنند. ابراهیم‌علیه السلام «عبدی» است که با تلاش و اخلاص به این مقام رسیده و آرزویش به عمل پیوسته است و خداوند این نیل و رسیدن را به همه انسانها نشان می‌دهد و آنان را به اقتداء و پیروی از ابراهیم‌علیه السلام فرا می‌خواند.

- 1- المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، 1/209
- 2- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، 1-2/246
- 3- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، 3-4/39 رک نیز: المنار، 1/455
- 4- آلوسی، شهاب الدین السید محمود، روح المعانی، 1-2/375 رک نیز: التفسیر المنیر، وهبه ذهیلی، 2-1/306
- 5- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، 3-4/39
- 6- طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، 2-1/380
- 7- بلاغی، جواد، آلاء الرحمن، 1/241
- 8- صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، 2-1/126
- 9- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، 1/275
- 10- همان، / 274
- 11- همان.
- 12- همان، 14/304
- 13- همان.